

بر فراز خلیج فارس



- خاطرات محسن نجات حسینی
- عضو سابق سازمان مجاهدین خلق (۱۳۴۵-۱۳۵۵)
- نشر نی
- ۵۲۰ صفحه
- ۸۰ هزار تومان

محسن نجات حسینی از اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران است که در سال ۱۳۴۹ هم‌زمان با فارغ‌التحصیلی از دانش‌کده فنی با مأموریت از سوی سازمان مجاهدین برای گذراندن دوران عملیات چریکی از ایران خارج می‌شود. نجات حسینی در کتاب «بر فراز خلیج فارس» گزارشی از رویدادها و تجربیات خود در این دوران را نوشته است.

نیم قرن خاطره و تجربه



- خاطرات مهندس عزت‌الله سحابی: از دوران کودکی تا انقلاب ۵۷ (جلد اول)
- نشر فرهنگ صبا
- ۴۵۰ صفحه
- ۱۸۹ هزار تومان

عزت‌الله سحابی هدف اصلی از نوشتن حوادث و خاطرات گذشته را انتقال تجربه‌های شخصی، اعم از تجربیات حاصل از عمل فردی یا اجتماعی و هم‌چنین تحولات فکری به نسل جوان می‌داند. او در جلد اول خاطراتش، حوادث و خاطرات دوران کودکی تا سال ۱۳۵۷ را بازگو و تشریح کرده و در بخش‌های مهمی از کتاب به تشکیل سازمان مجاهدین خلق و ارتباط بنیان‌گذاران سازمان با نهضت آزادی پرداخته است.

قدرت و دیگر هیچ



- بیست سال با سازمان مجاهدین خلق
- خاطرات طاهره باقرزاده
- انتشارات اطلاعات
- ۲۱۰ صفحه
- ۳۸۲۲۰ تومان

کتاب «قدرت و دیگر هیچ»، خاطرات طاهره باقرزاده یکی از اعضای فعال سازمان مجاهدین خلق است که حدود بیست سال از عمرش را در این مسیر گذراند. طاهره باقرزاده سال ۱۳۵۲ به عضویت سازمان مجاهدین درمی‌آید و در خاطراتش سیر این اتفاق و قطع و وصل شدن به سازمان را شرح می‌دهد و پس از آن به تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۵۴ می‌پردازد. او پس از دستگیری در سال ۶۱ برای همیشه از سازمان می‌برد.

روی طالقانی هم تأثیر می‌گذاشت. من قراین محکم داشتم که خط قطع حمایت از ما به‌طور جدی از سوی بهشتی مطرح شده و به‌وسیله حاج طرخانی انتشار یافته و جامه عمل پوشیده است و اگر او نبود، وضع فرق می‌کرد.»

اعترافات وحید افراخته درباره تقی شهرام

یکی از اسناد قابل توجه و مهمی که در کتاب «تقی شهرام به روایت اسناد» آمده، متن بازجویی و اعترافات وحید افراخته درباره او است. افراخته که ۵ مرداد ۱۳۵۴ به‌طور اتفاقی توسط یکی از اکیپ‌های گشت‌زنی کمیته مشترک دستگیر می‌شود، پس از چند ساعت شکنجه و با توجه به اعترافات خلیل دزفولی، تسلیم می‌شود و با ساواک شروع به همکاری همه‌جانبه می‌کند. افراخته در تک‌نویسی‌اش درباره شهرام، مجموعه داشته‌ها و تحلیل‌هایش را از او به‌نحوی رئالیستی و متکی بر نگاه روان‌شناسانه ارائه می‌دهد از جمله به میل سلطه‌گری و رهبری و تلاش زایدالوصوف او در حفظ خویش اشاره می‌کند و می‌نویسد: «تقی شهرام را من در تابستان ۵۳ در منزل مختاری دیدم. این فرد در گذشته، رده بالایی در گروه نداشته ولی پس از فرار از زندان به رده‌های بالا رسید و پس از معدوم شدن رضا رضایی، عملاً رهبری گروه را به‌جنگ گرفت و کارها را قبضه کرد. عامل اصلی مارکسیست شدن گروه او بود. مطالعات مارکسیستی و سیاسی زیادی دارد و می‌تواند مسائل سیاسی و اقتصادی را تحلیل کند. فردی است مغرور و جاه‌طلب، به‌سختی به عیوب افراد حمله می‌کند و عیوب خود را پنهان می‌کند. از نظر امنیت بسیار محتاط است و بیش از حد برای حفظ خود می‌کوشد. وقت زیادی روی چک کردن و ضدتعییب می‌گذارد. کارایی نظامی‌اش نزدیک به صفر است. بیشترین تمایل او به کار سیاسی است. مشخصات ظاهری: چاق، تقریباً قد کوتاه، سبزه نزدیک به سه‌چهره، موها به سمت بالا و ژولیده، پیشانی بلند، صورت گرد و گوش‌تالو، سبیل نسبتاً پرپشت، معمولاً با کت و شلوار و کراوات مرتب. تمایل به استفاده از اصول مخفی‌کاری و پوشش‌های عادی داشت؛ به‌طوری‌که بتواند اسلحه‌اش را کنار بگذارد. مثلاً ظاهر یک بازاری یا دلال را به‌خود بگیرد و جهره‌ای در بازار برای فروش دست‌وپا کند... برای تهیه بیانیه‌ای که مارکسیست بودن گروه را اعلام کند وقت زیادی می‌گذاشت. کوشش داشت به‌نحوی با فدایی‌ها برخورد کند که عملاً رهبری آن‌ها را در دست بگیرد و دو گروه در یک پروسه طولانی یکی شوند. بسار ضدمذهبی است. طرح کشتن مخفیانه بهشتی از اوست.»

احمدرضا کریمی، نویسنده «تقی شهرام به روایت اسناد» از جمله چهره‌های مطلع درباره تاریخ سازمان مجاهدین خلق است. کریمی از سال ۴۸ با سازمان مجاهدین در ارتباط بوده و پاییز ۵۱ گروه «خرداد خونین» را تشکیل داده بود که رابطه‌ای شبه‌فراکسیونی با مجاهدین خلق داشت. این گروه فروردین ۵۲ لومی‌رود و کریمی دستگیر می‌شود و با دکتر شریعتی هم‌سلول می‌شود و بعد هم می‌پذیرد که در ازای آزادی گفت‌وگویی تلویزیونی انجام دهد. کریمی پس از انقلاب هم دستگیر می‌شود و ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ کریمی را از اهواز به تهران منتقل می‌کنند و در لوپزان بازداشت می‌شود. تقی شهرام را هم اواخر مرداد ۵۸ به لوپزان منتقل می‌کنند. در این دوره کریمی با اسم مستعار با شهرام گفت‌وگوهای مفصلی داشته و اطلاعات مهم و دست‌اولی از او می‌شوند که بخش‌هایی از این اطلاعات را در کتاب «تقی شهرام به روایت اسناد» آورده است.



یکی از نکات قابل توجهی که در این کتاب به آن پرداخته شده، این است که تقی شهرام به دنبال ترور آیت‌الله بهشتی بوده است: «وحید افراخته در سه‌جا از اعترافاتش صراحت دارد که تقی شهرام به‌طور جدی به دنبال ترور و حذف فیزیکی مرحوم دکتر بهشتی بوده است.» در بین یادداشت‌هایی که از وحید افراخته به جا مانده، درباره طرح ترور دکتر بهشتی آمده است: «ترس از قطب شدن عناصری مانند بهشتی. شهرام در مورد او می‌گفت: «باید از بسیار سیاسی، باهوش و جاه‌طلب؛ در آرزوی جانشینی خمینی است؛ او به آسانی با رژیم علیه مجاهدین متحد خواهد شد. تنها راه چاره، کشتن اوست؛ منتها به‌طوری‌که رد باقی نگذاریم؛ مثلاً زیر ماشین گرفتن او!...»

ابتدا تا آن زمان وفادار و پایمند بود؛ و در ماجرای ترور جواد سعیدی نیز نقشی مؤثر داشت. آن چه بیش از دیگر عوامل مجید را وامی‌داشت که با مرکزیت مخالفت کند، تلاش تقی شهرام برای حذف افرادی چون او بود که به دلیل سوابق، تجربیات و دیگر صلاحیت‌های تشکیلاتی همواره شهرام و موقعیت مرتضی صمدیه لباغ تهدید می‌کردند. اما وضعیت مرتضی صمدیه لباغ متفاوت بود چرا که بنا به اظهارات شفاهی که تقی شهرام به احمد کریمی (نویسنده کتاب) داشته و به گواهی وصیت‌نامه و اوراقی که از صمدیه در ساواک باقی مانده است، صمدیه یک متعبد مذهبی بود که اندیشه برپا کردن حکومت اسلامی او را به سازمان کشانده بود و احساسات ضدمارکسیستی‌اش نیز شدید بود: «فکر جدا شدن از سازمان و تداوم مبارزه با اندیشه اسلامی را او نخستین‌بار با شریف‌واقفی مطرح کرد ولی چون همواره یک عضو صادق در روند مبارزه بود، نمی‌توانست اعمال رهبری کند؛ از این رو کارگردانی این جریان را مجید شریف‌واقفی به‌عهده گرفت.» جواد قانلی که پس از کشته شدن بهرام آرام به مرکزیت سازمان مجاهدین راه یافت، در اعترافات و یادداشت‌هایش در سال ۱۳۶۲ موضع مجید شریف‌واقفی نسبت به تغییر ایدئولوژی را در یک‌سال‌ونیم ابتدایی منفعل دانسته و می‌نویسد: «به‌دنبال رسمی و علنی شدن مبارزه برای تغییر ایدئولوژی سازمان، شریف‌واقفی که تا آن زمان علی‌رغم حضورش در مرکزیت سازمان، موضع فعالی در این رابطه اتخاذ نکرده بود، به‌موضع‌گیری و فعالیت - البته مخفی - علیه مرکزیت سازمان پرداخت. شریف‌واقفی در طی نزدیک به یک سال و نیم که مبارزه ایدئولوژیک در سازمان جریان داشت (و بدیهی است که قبل از همه در مرکزیت سازمان انعکاس یافته و قبل از همه، دو تن از عناصر مرکزیت یعنی شهرام و بهرام مارکسیست شده بودند) تقریباً هیچ موضع فعالی در این رابطه نداشت؛ نه از نظر مبارزه با جریان مارکسیستی... و نه از نظر تشکیلاتی برای تصحیح روند نادرست پیش‌برد ایدئولوژی مارکسیستی در سازمان و علنی و عمومی کردن این مبارزه در سطح سازمان... حتی در یک مرحله، به‌طور غیرفعال با این جریان همراه شده و خود نیز مارکسیسم را پذیرفته بود؛ اگر چه بعداً و باز هم غیرفعال مذهبی و مسلمان شده بود، اما باز هم برخورد فعالی با این ماجرا نمی‌نمود.»

طرح ترور آیت‌الله بهشتی

یکی از نکات قابل توجهی که در این کتاب به آن پرداخته شده، این است که تقی شهرام به دنبال ترور آیت‌الله بهشتی بوده است: «وحید افراخته در سه‌جا از اعترافاتش صراحت دارد که تقی شهرام به‌طور جدی به دنبال ترور و حذف فیزیکی مرحوم دکتر بهشتی بوده است.» در بین یادداشت‌هایی که از وحید افراخته به جا مانده، درباره طرح ترور دکتر بهشتی آمده است: «ترس از قطب شدن عناصری مانند بهشتی. شهرام در مورد او می‌گفت: «باید از او ترسید. فردی است بسیار سیاسی، باهوش و جاه‌طلب؛ در آرزوی جانشینی خمینی است؛ او به آسانی با رژیم علیه مجاهدین متحد خواهد شد. تنها راه چاره، کشتن اوست؛ منتها به‌طوری‌که رد باقی نگذاریم؛ مثلاً زیر ماشین گرفتن او!...» احمدرضا کریمی (نویسنده کتاب) نیز می‌گوید: «یک بار از تقی شهرام پرسیدم که چرا این قدر روی دکتر بهشتی حساسیت داشتید؟ شهرام گفت: من مطمئن بودم که اگر بهشتی دخالت نمی‌کرد، می‌توانستیم باز هم روحانیون را قانع کنیم که از ما حمایت کنند و امکانات‌شان را در اختیار ما بگذارند. بهشتی حتی